

شهید غلامعلی محمدی



نام پدر	جمشید
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۰۷/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۷۶/۰۴/۲۰
محل شهادت	پشتکوه
مسئولیت	—
نوع عضویت	سایر
شغل	کارمند محیط زیست
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	برازجان

زندگینامه

زندگینامه شهید

آزاده شهید غلامعلی محمدی در سال ۱۳۴۶ در خانواده متدین و مذهبی چشم به جهان گشود پس از دوره طفولیت تحصیلات ابتدایی را در موطن خود در روستای بنار سلیمانی به پایان رسانید سپس وارد مدرسه راهنمایی گردید تحصیلات خود را تا سوم راهنمایی ادامه داد. آثار تالم خاطر از این دنیای فانی کاملاً در چهره او مشهود بود با پیروزی انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی با توجه به سن کمش به عضویت پایگاه مقاومت ولی عصر روستای بنار سلمیانی در آمد و در بسیج به نگهبانی از روستا و دستاورد های انقلاب مشغول بود در تاریخ ۵/۹/۶۵ همراه چندین نفر از هم‌زمان روستای خود با سپاه یکصد هزار نفری حضرت محمد (ص) عازم جبهه های خون رنگ جنوب گردید ولی قلب مالامال از عشق خدایی داشت صدای دلنشین قرآن او زینت بخش هر مجلس و مراسمی بود رابطه تنگاتنگی با دوستان و هم‌زمان و بستگان داشت سرانجام بعد از اعزام به تیپ ۱۳ امیر المومنین مستقر در منطقه جنگی با آمادگی کامل گردان خط شکن حضرت ابوالفضل العباس را انتخاب کرد و در مانورهای قبل از عملیات کربلای ۴ با روحیه قوی و قلبی مملو از عشق به امام راحل به رزم شبانه می پرداخت و برای شرکت در عملیات آماده می شد تا در تاریخ ۴/۱۰/۶۵ عملیات کربلای ۴ شروع شد فردای روز عملیات در جزیره قطعه از مجمع الجزایر ام الرصاص عراق بعدی از نبردی شجاعانه بی امان و به شهادت رسیدن چند نفر از رزمندگان به همراه چهار نفر از هم‌زمان هم محلی خود به اسارت نیروهای عراقی در آمد و حدود ۴ سال در سخت ترین شرایط در اردوگاه شهر تکریت عراق زیر یوغ دژ خیمان بعثی زندانی و شکنجه و با این حال از حقانیت اسلام دفاع کرد که تا زمان آزادی ایشان خانواده هیچ اطلاعی از وضعیت وی نداشتند و سالها در فراق فرزند دلبندشان صبر و تحمل کردند و با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در مورخه ۱/۶/۶۸ قهر مانانه و با سرافرازی به مهین اسلامی بازگشت نمودند و در روشنگری ملت قهرمان ایران نسبت به ظلم و ستم رژیم بعث عراق اقدام نمودند و همچنان راه رزمندگان اسلام را با حضور خود در صحنه های مختلف سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ادامه دادند. و با توجه به روحیه ایثار و آزادگی که در اسارت پیدا کرده بودند جهت خدمت بیشتر در سنگر حفاظت محیط زیست مشغول به خدمت شد و خدمات شایانی در پاسداری از محیط زیست مملکت اسلامی مان انجام داد و همیشه با کسانی که بنحوی از آنجا محل و نظم و انضباط و کمرنگ نمودن ارزشهای خدادادی این مرزبوم اسلامیمان بودند به مبارزه پرداخت و همیشه خاری بود در چشم آنها و چون آنها شهید محمدی را باعث جلوگیری از فعالیت شوم خود می دیدند تصمیم به از بین بردن این اسوه مقاومت و ایثار و شهامت گرفتند و سرانجام در تاریخ ۲۰/۴/۷۶ در حالی که به تعقیب اشرار و متخلفان می پرداخت ناجوانمردانه هدف آماج گلوله های آنان قرار گرفت و به آرزوی دیرینه خود که همانا شهادت در راه خدا بود رسید در ضمن شهید محمدی در سال ۷۱ ازدواج کرده و ثمره این ازدواج دو فرزند بنام های آزاده و محمد رضا می باشد. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

وصیت نامه

بسم رب الشهداء □

ما همه خود می دانیم که برای آزمایش آفریده شده ایم خوشا بحال کسی که در امتحان الهی رو سفید بیرون آید ما به تکلیف مان عمل می کنیم و پیروزی از آن ماست جهاد در راه خدا و شهیدان پیمودن راه شهیدان به عهده هر کسی بر نمی آید فقط کسانی می توانند به این هدف برسند که شیطان را از خود برانند تا به جندالله بیوندند پدر و مادرم در موقع نماز دعای خیر جهت امام و رزمندگان را فراموش نکنید و امام سخنی با همسرم شما آنطور عمل کنید که فاطمه عمل کردند صبور باشید فرزندانم محمد رضا و آزاده را خوب تربیت کنید همان طوری که امام و اسلام و قرآن موکد آن است شما پدر و مادرم مرا حلال کنید شما در حق من خیلی خوبی کردید حتما عازانه از شما می خواهم مرا حلا کنید ما از مرگ در راه خدا افتخار می کنم به همه برادران و خواهران و پدر و مادرم وصیت می کنم که اگر در راه خدا شهید شده پیراهن سیاه نپوشید از اهالی روستای بنار سلیمانی می خواهم که اگر از من بدی دیدند مرا حلال کنند از همه مردم از همه برادران مسلمان می خواهم که بخاطر رضا خدا و خونی شهیدان از اختلافات دوری نمایند حضور خودتان را در نماز جمعه و جماعات به گوری چشم دشمن و منافقین نشان دهید و از منافقین به ظاهر دوست دوری همیشه و در همه حال پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به این مملکت اسلامی عزیز لطمه ای وارد نشود.

خاطرات

همسر شهید:

دوران زندگی مشترک ما اگر چه کوتاه بود، ولی پر از خاطرات با ارزش و به یاد ماندنی است. که ایشان در دوران کوتاه عمر خود رنج ها و ملالت های زیادی را متحمل شدند. اوائل دوران نوجوانی و بلوغ در حالی که هنوز محصل بود، چندین بار عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل شد و در عملیات های بدر، خیبر، والفجر ۸ و کربلای ۴ شرکت کرد. و بالاخره در عملیات کربلای ۴ همراه چند تن از دوستان و همرزمان به اسارت نیروی های بعثی عراقی در آمد که نیاز به توضیح رنج های دوران اسارت نیست و بر همه روشن است. در نهایت با هشت گلوله سرخ ز-۳ و کلاش به دست یک شکارچی ولگرد و عیاش که تمام عمر را در پی ارضا نفس و عیاشی و اعتیاد بوده، به درجه رفیع شهادت رسید. ایشان فردی متدین، خوش اخلاق و بسیار خوش رو و دلسوز بود با فقیرترین افراد همان اخلاق و برخورد را داشت که با غنی ترین و ثروتمند ترین وقتی می گویم دلسوز و مهربان حتی در مورد حیوانات و پرندگان نیز همین طور بودند، هیچ وقت مرغ یا حیوانی را ذبح نمی کرد، حتی اگر کسی نبود، ما مجبور می شدیم آن روز از کشتن آن مرغ صرف نظر کنیم.

پرستوی عاشق

آن روز ما مهمان های زیادی داشتیم و بچه ها سرگرم بازی با جوجه پرستوها شدند. یکی از بچه ها با چوب لانه پرستو را از بالا به پایین انداخته، ایشان وقتی دیدند که جوجه ها روی زمین افتاده اند، فوراً با جعبه مقوایی برای جوجه لانه درست کرد و چهار پایه آورد و جوجه ها را سر جایشان گذاشت. فکر کنم دومین روز عید بعد از ازدواجمان بود. عیدی و حقوق را گرفته بود. وقتی می خواستیم برای خرید به شهر برویم، دیدیم مقدار ناچیزی از عیدی مانده است و وقتی سؤال کردم، متوجه شدم که حدود چهار پنجم عیدی را بین فقرا و یتیم های روستا تقسیم کرده و مقدار خیلی کمی برای خودمان گذاشته و بعد با مهربانی خاصی گفتند: آن ها بیشتر از ما احتیاج دارند. همیشه می گفتند که دنیا هیچ ارزشی ندارد و پایدار نیست. بسیار فعال و پرکار و پر جنب و جوش و پر تلاش بودند و همیشه سعی می کردند که کارهای سخت تر را، خود انجام دهند. اگر در خانواده حرفی یا بحثی پیش می آمد، همیشه ایشان کوتاه می آمدند، حتی در مقابل کوچکترها. و نسبت به مادر و پدرش علاقه و ارادت خاصی داشتند.

زبان گویای آزادگان

در یک مجلس شب نشینی ایشان و چند تن از دوستان هم رزمش دور هم جمع بودند، آقای موسوی تعریف می کردند که از صلیب سرخ جهانی برای مصاحبه و بازدید وضعیت ما آمده بودند. آن ها از وضعیت غذایی و فیزیکی اسرا سؤال کردند. در حالی که همه ساکت نشسته بودیم، ایشان بلند شد و با شجاعت ظرفهای غذا را که تعدادی قوطی حلبی زنگ خورده بود آورد و همه را جلوی مأمورین صلیب سرخ ریخت و گفت این ظرفهای غذای ما هستند و وضعیت ما دیگر احتیاج به توضیح ندارد. ایشان بعد از رفتن مأمورین صلیب سرخ حسابی تنبیه شدند. وقتی ما به اسارت در آمدیم در حالی که همه گرسنه و سرماخورده و زخمی بودیم شهید در بین همه بلند شدند و گفتند: که یک نفر از ما زخمی شده و در فلان جاست و تقاضای کمک کرد. عراقی ها هم یک برانکارد به ایشان دادند و به همراه یکی از بچه ها - که چند روز بعد در اسارت بر اثر تصادف دار فانی را وداع گفت، رفتند - و آن برادر زخمی را - که دایی خودم می باشد - آوردند.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران